

## «مرور کوتاهی بر تاریخ افغانستان و قضیه پشتونستان»

تالیف: جنرال عتیق پاخون



در بحث بر "اطلس تاریخی افغانستان" متذکر شدم که جنرال عتیق پاخون یکی از صاحبان منصبان تحصیل کرده، با دانش و صاحب روحیه قوی وطن پرستی افغانستان است که در مهاجرت و دور از وطن وقت خود را به هدر نداده و با پشت کار و علاقمندی شدید به آینده کشور دست به تالیف دو اثر گرانبهای تاریخی زده است که یکی هم «مروری کوتاهی بر تاریخ افغانستان و قضیه پشتونستان» نام دارد. این اثر هم در کشور بلغاریا در ۱۸ صفحه در سه بخش بر روی کاغذ درجه اول با قطع و صحافت مرغوب به تیراژ هزار نسخه در سال ۲۰۰۹ به چاپ رسیده است.

کتاب دارای سه بخش عمده است: بخش اول حاوی فشرده رویدادهای تاریخی افغانستان از قدیم ترین ازمنه قبل از میلاد تا سقوط حکومت طالبان در افغانستان است که ۲۹۰ صفحه کتاب را در بر گرفته است. بخش دوم بررسی قضیه خط دیورند و سرزمین های آنسوی خط است و از صفحه ۲۹۱ تا صفحه ۲۳۸ را احتوا کرده است. در ادامه همین بخش بحث جالب حکومت های افغانی در خارج از افغانستان مورد مطالعه قرار گرفته که به نظر بسیار جالب و خواندنی است و از صفحه ۳۳۹ تا صفحه ۳۷۲ را در بر گرفته است. ناگفته نماند که مولف در پایان همین بحث دیدگاه و نظرات خود را برای ختم بحران کنونی کشور نیز ارائه کرده است که ده صفحه را احتوا کرده است. بخش سوم کتاب وقف یک نقد مفصل بر کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» شده است که از صفحه ۳۸۴ تا صفحه ۴۱۶ را شامل میشود.

مولف هدف تاریخ را در یک جمله کوتاه چنین توضیح میدهد:

" غرض عمده و مهم از نوشتن تاریخ یک کشور گرفتن نتایج و دروس لازم از گذشته و تفهیم آن به نسل های جوان و آینده کشور بمنظور تکرار نشدن اشتباهاتی است که قبلاً در تاریخ کشور ویا مشابه آن در تاریخ کشورهای دیگر رخ داده باشد میباشد. این مهم ترین وظیفه تاریخ است.

مولف علاوه میکند: بخش اول، شامل تحلیل و تحزیه مختصر و انتقادی حوادث تاریخی مربوط به تاریخ کشور عزیز ما افغانستان میباشد که مضمون اساسی آنرا بر ملا ساختن جهات مثبت و منفی در عملکرد نیروهای محرکه تاریخ و تحولات تاریخی کشور تشکیل میدهند. بخش دوم کتاب بررسی واقعیت تاریخی، علل و عوامل ظهور و راه های حل یک موضوع تاریخی [خط دیورند] است که قلب هر افغان را تکان داده و زمانیکه افغانها به نقشه جهان می نگرند و مخصوصاً متوجه خط دیورند میشوند احساس حقارت درونی کرده و برای مدت ها رنج میکشند. بخش سوم کتاب نقد مختصری است بر کتاب "افغانستان در پنج قرن اخیر" از صدیق فرهنگ. موصوف در این کتاب خود بسیار کوشش نموده وحدت ملی را در کشور بر هم بزند و ملیت های باهم برادر کشور را علیه یک دیگر تحریک نماید."

برداشتها و یاد داشتهای جنرال پاخون از رخدادهای تاریخی بگونه ایست که خواننده را بسمت افتخارات تاریخی و داشتن احساس وطن خواهی سوق میدهد، پس مطالعه کتاب او برای جوانان و محصلان و شاگردان مکاتب و لیسه ها خیلی مفید است. میتود کار وی بر این استوار است که ابتدا متون تاریخی را مطالعه کرده و سپس آنچه را خود از این مطالعه دریافته است بزبان ساده و روان دری یا پشتو بر روی کاغذ آورده است. و علاوه در پایان هر مرحله تاریخی موضوع را تحلیل و تجزیه نموده و نتیجه گیری خود را از بحث پیشکش خواننده میکند و این یکی از برزندگی های کاروی است. بنابراین نوشته های جنرال پاخون از مسیر تاریخ عبور میکند نه از مسیر روایتهای کم اعتبار و خاطرات مبالغه آمیز دیگران و اگر کدام کاستی در این کتاب رخ داده باشد، از کتبی نشانت گرفته است که در اختیار وی قرار داشته اند. یکی از بهترین بخش های این کتاب، بحث حکومت های افغانی در خارج از افغانستان و بخصوص چگونگی به قدرت رسیدن خاندانهای پشتون تبار لودیان و سوریان در هندوستان است. اطلاعاتی که مولف در باره این دو خاندان افغان ارائه کرده اند من در هیچیک از منابع تاریخی که توسط مرحوم حبیبی و مرحوم غبار نگاشته شده اند ندیده ام. مولف نکات بسیار ظریف و آموزنده بی از اخلاق و کرکتر سلطان بهلول لودی و پسرش سلطان سکندر لودی بازگو میکند که ارزش مطالعه مکرر دارد، مثلاً مطالبی از این دست که در این کتاب میخوانیم:

" سلطان بهلول لودی این مرد مُدبر، و سیاستمدار دور اندیش و صادق به تاریخ ۱۴۵۱ میلادی به تخت سلطنت هندوستان رسید.... او انسان متواضع، با انصاف و عادل، یک دوست مهربان و یک دشمن برده بار و متحمل بود. بر تخت سلطنت نمی نشست و بر زمین می نشست. به اندازه بی با خصوصیت روان و بیاریکی های زندگی مردم خود

آشنائی داشت که اگر سردار و یا امیری از او می رنجید به خانه او میرفت و بعد شمشیر خود را از کمر بازمینمود و پیش روی او می گذاشت و میگفت: اگر به نظر خودت من لیاقت پادشاهی را ندارم، مرا به وظیفه دیگری بگمارید. بر مردم فقیر و بینوا سخت مهربان بود. از علما و دانشمندان بسیار قدر دانی میکرد و هر کس میتوانست بدون کدام مشکل به او برسد و داد خواهی کند. در اکثر صفات خود شباهت زیادی به میرویس خان هوتک داشت." (ص ۳۴۹)

و در جای دیگری در باره این سلطان میخوانیم: "سلطان بهلول لودی نمایندگانی به علاقه "روه" (افغانستان) اعزام داشت تا از افغانان علاقه روه غرض مهاجرت به هندوستان دعوت بعمل آورند. او پیغام فرستاد که: "خداوند پاک بمن سلطنت هندوستان را اعطا فرموده ولی در هندی کسی حکومت کرده میتواند که قوم و قبيله داشته باشد، بناء بر تمام پشتونها لازم است که به هند بیايند. ملازمت نظامی اختیار کنند، از یک طرف جاگیر بگیرند و زندگی آرام و راحت بگذرانند و از جانب دیگر بمنظور حفظ حکومت قومی خود شان در مقابل دشمنان قوی، دیوار قوی شوند." بر اثر این پیغام "یک تعداد زیاد افغانها از افغانستان به هند مهاجرت کردند و او سلطنت دهلی را به همت افغانها تحکیم نمود. بعداً علاقه جات **جونپور و دهولپور و سند** را ضمیمه دولت خود ساخت. سلطان بهلول لودی بعد از ۳۸ سال سلطنت در سال ۱۴۸۹ به عمر ۸۰ سالگی وفات کرد." (ص ۳۴۸)

مؤلف می افزاید که: بعد از وفات سلطان بهلول لودی، پسرش شهزاده نظام خان ملقب به **سلطان سکندر لودی**، سلطان بخش اعظم هندوستان شد. او نیز اکثر صفات پدر را به ارث برده بود، اما نسبت به پدر سختگیرتر بود. موصوف در سال ۱۴۹۵ **پننه** را ضمیمه قلمرو خود ساخت و در سال ۱۴۹۹ قلعه مستحکم **نرولی** را در **مالوه** و در سالهای ۱۵۰۰ و ۱۵۰۱ **علاقه سنبل و بعداً گوالیار**، تمام علاقه **دهولپور و بهار** را نیز در سلطنت خود شامل ساخت. سپس **نهمپور** را برگرفت و سلطنت او از دریای **جهلم** تا به **بنگال** بسیار وسعت پیدا نمود. **سلطان سکندر** از احوال رعیت و لشکر خود بسیار باخبری میکرد و بر مردم و رعایا بسیار مهربان بود، روز مره نرخنامه های اشیای مورد ضرورت مردم را منطقه به منطقه می طلبید و شخصاً کنترل میکرد. سلطان سکندر رسم الخط دری (فارسی) را در هند ترویج نمود و **ماهین بهرا**، یک عالم هندو در علم طب یک کتاب را از سانسکریت به فارسی ترجمه کرد [به نام او اهدا نمود] که بنام **طب سکندری** مشهور است." (ص ۳۵۰). مؤلف از خوی زشت و سلوک نامطلوب و خشن سلطان ابراهیم لودی پسر و جانشین سلطان سکندر بشدت انتقاد میکند و آنرا عامل فروپاشی سلطنت لودیان بدست بابر در هند می شمارد.

تذکرات مؤلف در باره کارنامه های **شیرشاه سوری** نیز قابل توجه است. بعد از شکست همایون پسر بابر و فتح دهلی و آگره و فرار همایون از هند "شیرخان در سال ۱۵۳۹ با لقب شیرشاه پادشاه هندوستان گردید. بعداً **پنجاب، گوالیار، مالوه، و ماروار** را فتح و در سال ۱۵۴۵ **میسوار** را فتح و **قلعه کالنجر** را محاصره کرد که در جریان محاصره گلوله بی برجیه خانه او اصابت نمود و [حریق بزرگی رخ داد] در جریان حریق خود شیرشاه هم سوخت و زمانی که خبر فتح قلعه را به او دادند، جان بحق سپرد. حدود امپراتوری او از دریای سند در غرب الی بنگال در شرق وسعت داشت. شیرشاه سوری از شخصیت های بزرگ تاریخ هندو افغانستان محسوب میشود. بر غربا و دهقانان بسیار مهربان بود. در عرصه تجارت، زراعت، پست، تعمیر راه ها و کاروان سراها خدمات زیادی کرد. ۱۷۰۰ پسته خانه را با ۴۰۰۰ اسب و تعداد زیاد پسته رسان ایجاد کرد. سیستم مالی و اداره پولیس را تنظیم نمود. به امور رعایا و لشکر رسیدگی زیادی میکرد و بین هندو و مسلمان فرق نمیگذاشت. از آثار بزرگ تاریخی که او از خود برجای گذاشته، میتوان **قلعه رهناس** در پنجاب، **قلعه مستحکم در دهلی کهنه، مسجد جامع دهلی** و غیره را نام برد. اساس سیستم اداری او از قریه شروع میگردد. سیستم اداری و اصلاحی که او در عهد خود بوجود آورد، بعداً اکبر امپراتور مغولی هند از آن استفاده کرده و آنرا ادامه داد که امپراتوری عظیم مغل کبیر بر اساس آنها بنا گردید." (ص ۳۵۵).

مؤلف در صفحه ۳۵۴ کتاب خود آنجا که از "**خان خانان لودی**" (دلاور خان پسر دولت خان لودی) نام میبرد، در پاورقی همان صفحه به نکته مهمی اشاره کرده مینویسد: دلاور خان لودی از قوماندانان بزرگ بابر و بعداً همایون بود. که در جنگ پانی پت به نفع بابر علیه سلطان ابراهیم لودی شرکت کرده و از طرف همایون لقب خان خانان گرفته بود. در زمان شیرشاه سوری وی حکمران "**مونیگر**" بود که توسط **خواص خان**، یکی از سرداران لشکر شیرشاه گرفتار و نزد شیرشاه سوری برده شد و به سبب خیانتی که نسبت به قوم خود کرده بود حکم سنگسار بر او جاری گردید. پدر دلاور خان دولت خان لودی حاکم سابق پنجاب یکی از عاملین بزرگ سقوط سلطنت افغانها در هند بود که بروایتی بعد از تسخیر دهلی توسط بابر، به امر وی اعدام شد. بابر استدلال کرده بود که کسی که به مردم خود خیانت کند به من هیچگاهی صداقت و خدمت نخواهد کرد کرد و بنابراین او را اعدام نمود. بدین ترتیب پدر و پسر هر دو به شکل عادلانه پادشاه خیانتهای خود را دیدند.

مؤلف به ارتباط **خط دیورند** مینویسد: در سال ۱۸۹۳ که معاهده دیورند بر افغانستان تحمیل شد بر علاوه مناطقی که بر اساس معاهده گندمک از افغانستان انتزاع گردیده بود: وزیرستان، چترال، باجور، صوات، دره بولان و غیره هم به تصرف انگلیس درآمدند و یک نفر افسر انگلیسی بنام سر هنری لمسدن در یک گزارش خود چنین نوشت: "**اکنون**

هرسه دره مهم و استراتژیکی خیر، کرم و یولان با علاقه های هموار و میدانی پشاور، کوهات و سند به تصرف ماست که از نگاه اصول فن حرب از یک طرف کلید های حفاظت هندوستان در جیب های ماست و از جانب دیگر دروازه های دخولی هندوستان (هرسه دره استراتژیکی فوق الذکر) در تصرف ماست که ما میتوانیم جلو پیشروی هر دشمن سفید و سیاه (منظور از سفید روسها است و مقصد از سیاه افغانهاست) را بگیریم." که همین هدف بزرگ و اساسی تجاوز انگلیس و تحمیل جنگ های استعماری بر افغانستان و انتزاع مهمترین قسمت های خاک آن از نگاه استراتژیکی و اقتصادی بود که انگلیس به آن نایل آمده و لمسدن بر آن اعتراف میکند. " (ص ۳۰۳-۳۰۵)

مؤلف می افزاید که در سال ۱۸۹۹ لارڈ کرزن بحیث وایسرای هند برتانوی مقرر شد. موصوف در سال ۱۹۰۱ ضلع هزاره و چهار ضلع دیگر مناطق پشتون نشین غرب دریای سند بشمول پشاور، کوهات، بنون و دیره اسماعیل خان را از پنجاب جدا و پنج ایجنسی قبایلی را هم با این اضلاع ملحق ساخته و از مجموع این چهار ضلع و پنج ایجنسی یک صوبه را بنام صوبه سرحد شمال غربی تشکیل کرد که الی زمان تشکیل پاکستان غربی در ۱۹۵۵ صوبه (ایالت) جداگانه و مستقل بود (اما بدون نام) و در همین سال هر چهار صوبه پاکستان غربی (صوبه شمال غربی، پنجاب غربی، سند و بلوچستان) بتاریخ ۴ اکتوبر در پاکستان غربی مدغم شدند.

علت اصلی و اساسی این صوبه سرحدی از دیدگاه لارڈ کرزن همانا صبغه قانونی دادن به جدائی و غصب مناطق جدا شده از پیکر افغانستان و از جانب دیگر تقویت امنیت امپراتوری هند برتانوی از طرف شمال بود. تا به این مردم فهمانده شود که دیگر آنها کاملاً و ابداً از پیکر افغانستان جدا شده اند. حاکمان انگلیسی با همه ذرایع کوشش میکردند که مسلمانان هند را بطور عام و افغانهای جدا شده را بطور خاص از پیشرف، تعلیم و تربیت، علوم و فرهنگ دور نگهدارند. آنها به اعمار هیچیک از کارخانه ها و یا فابریکه، موسسات تولیدی، خطوط آهن، سرک های پهن، پوهنتون ها، مکاتب، شفاخانه ها، مراکز فرهنگی و کلتوری در مناطق پشتون نشین نپرداختند و صرف به اعمار تاسیسات نظامی و بعضی سرکها و آنها جهت انتقالات قوت های نظامی خود و ایجاد مدرسه های دینی اقدام کردند و هدف عمده آنها فقط بیسوادی، عقب ماندگی و تاریک نگهداشتن پشتونها و تجرید مکمل شان از هسته اصلی آنها (افغانستان) و فرهنگ افغانی بود. پالیسی انگلیس را در برابر پشتونها بعداً دولت پاکستان نیز ادامه داد. بدین مفهوم که امروز پشتونها و بلوچها حتی از ابتدائی ترین حقوق بشری (تکلم و تحریر و تعلیم و تحصیل بزبان مادری شان محروم اند) هیچ پشتون و بلوچ نمیتواند بزبانهای خودشان چیزی بنویسند و یا بخوانند. تعلیم و تربیت صرف بزبان اردو مجاز است. از نگاه سطح رشد و پیشرفت هم مناطق پشتون ها و بلوچ ها عقب مانده ترین گوشه های پاکستان را تشکیل میدهند و مردم این مناطق حتی از ابتدائی ترین مزایای علم و فرهنگ جدید برخوردار نیستند. مراکز تولیدی، صنعتی و علمی همه بنوبه اول در پنجاب و بعداً در سند ایجاد گردیده اما انفجارات ذروی و آزمایشات سلاح هستوی را دولت پاکستان در مناطق پشتون نشین و بلوچ نشین انجام میدهد و به تعداد مدرسه های دینی در آنها می افزاید. " (ص ۳۰۶)

مؤلف زیر نام «عکس العمل زعمای افغانستان در قبال مسأله پشتونستان» نکات مهمی را از قول پرویز مشرف و بعضی از نویسندگان آن کشور از روی شماره های ۴۱ و ۴۲ ماهنامه "فریاد" (نشریه شورای دموکراسی برای افغانستان) باز تاب داده است که قابل مکت و تأمل است. مؤلف میگوید که در این نشریه مقالاتی تحت عنوان «تلاش در جهت ادغام افغانستان به قلمرو پاکستان» به نشر رسیده است.

آقای پاخون همچنان به نوشته ها و مقالات کمال حسین در روزنامه "فرنتیر پست پاکستان" تحت عنوان «پشتونستان و یا پاکستان بزرگتر یا ادغام افغانستان با پاکستان .....» و «ادغام افغانستان و پاکستان تحت اصول ناسیونالیزم اسلامی» اشاره میکند.

مؤلف از قول پرویز مشرف در کنفرانس مطبوعاتی مورخ ۲۰ می سال ۲۰۰۰ میلادی چنین نقل میکند: " ... ما در افغانستان علایق امنیتی، دموگرافیک و جغرافیائی داریم. پشتونها باید در کنار ما باشند و طالبان از پشتونها نمایندگی میکنند..." (ص ۳۲۵)

**جنرال پاخون** در تردید این ادعای جنرال پرویز مشرف میگوید که: هیچ گاهی پاکستان علایق امنیتی، دموگرافیک و جغرافیائی در افغانستان نمیتواند داشته باشد، بلکه برعکس این افغانستان است که در پاکستان علایق امنیتی دموگرافیک و ادعای ارضی دارد. مؤلف علاوه میکند که تئوری و اصطلاح "ناسیونالیزم اسلامی" کمال حسن اصلاً غلط و غیر علمی است و دین و مذهب هرگز اساس ناسیونالیزم شده نمیتوانند، زیرا واژه ناسیونالیزم (قوم پرستی) از کلمه نیشن بمعنی قوم و ملت گرفته شده، اسلام خود یک دین است که دین و ملت دو پدیده کاملاً جداگانه می باشند. (همان منبع، ص ۳۲۷)

مؤلف بدست آوردن دوباره سرزمین های آنطرف خط دیورند را یک دین ملی دانسته و یکی از راه های الحاق مجدد مناطق آنسوی دیورند را از میان رفتن پاکستان که دیگر ضرورتی به وجودش دیده نمیشود میدانند و در غیر اینصورت، از جامعه جهانی تقاضا میکند تا در استرداد سرزمین های افغانی بدون آنکه ما به جنگ متوسل شویم کمک و همکاری نمایند و متذکر میشود که ما راه حل جنگ نظامی را تبلیغ و پیشنهاد نمی کنیم اما در صورتی که دولت پاکستان به

استرداد سرزمین های ما از راه صلح تن در ندهد باید براه حل نظامی متوسل شد. ومیافزاید: افغانستان به هیچوجه از موضع نظامی این پروبلم را به تنهایی حل کرده نمیتواند، بناءً یگانه راه حل نظامی در تشریک مساعی با متحدین سیاسی و استراتژیک که با عین پروبلم دچار اند مثلاً هند، میسر شده میتواند وبس. بعضی از افغانها راه حل دیگری پیشنهاد میکنند و آن دادن استقلال داخلی به مردم پشتون و بلوچ و حق استفاده آزاد افغانستان از بنادر و راه های ترانزیتی پشتونستان میباشد که این در حقیقت طفره رفتن از اصل واقعیت میباشد.

سپس مؤلف در رابطه به نقش مردم آنسوی خط دیورند در این زمینه می گوید: " رول اساسی و درجه اول را در حل این قضیه باید خود مردم پشتونستان بازی کنند. آنها باید صدای پیوستن دوباره به سرزمین اصلی شان افغانستان را مانند ویتنام، آلمان شرق و غیره بلند کنند و سلاح بدست بگیرند و افغانستان بایست از آنها با تمام امکانات و وسایل (دیپلماتیک، سیاسی و نظامی) حمایت نماید. تا خود مردم پشتونستان به این موضوع آماده و در این راه پیشقدم نشوند مشکل است به این پروبلم بزرگ تاریخی راه حل پیدا شود و یا اینکه افغانستان باید بسیار قوی بوده و از لحظات مساعد تاریخی به نفع خود در راه حل این پروبلم استفاده نماید." (ص ۳۳۱)

با بازتاب فرازهایی از کتاب "مرور کوتاهی بر تاریخ افغانستان و قضیه پشتونستان" امیدوارم تصویری هر چند نیمرخ از محتویات کتاب به خواننده داده باشم. در پایان چاپ این اثر را نیز به مولف محترم تبریک گفته و داشتن و مطالعه آنرا به افغانان و اهل کتاب توصیه میکنم.

ختم